

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد بحث در باره موارد علم اجمالی بود.

و دوران امر بین متباینین، و به این اینجا رسید که مخالفت قطعی ثبوتاً هم جایز نیست، اثباتاً موافقت قطعی واجب است. و باید از هر دو طرف مثلاً در جایی که حرام است اجتناب بکنیم یا واجب را انجام بدهیم.

بعد متعرض بحث دیگری شدند که چطور قائل به تخییر بشویم. این بحث تخییر را مرحوم آقای نائینی یک مقدار توضیح بیشتری دادند. یعنی کل این مباحث را مرحوم آقای نائینی بیشتر توضیح دادند تا خود استاد. ایشان جمع و جور کردند کلمات را. تخییر قائل بشویم.

آنوقت این تخییر باید این طور بشود؛ که بگوییم از خود لسان دلیل، چون لسان دلیل ظاهرش تخییر نیست. لسان دلیل می گوید هر شیئی پاک است تا بدانیم نجس است. خب این دو طرف هستند، در این دو طرف جاری می شود، هر شیء پاک است، این طرف کاسه دست راستی پاک است، کاسه دست چپی پاک است. لکن چون یقین داریم، حتی تعلم، یقین داریم یکی نجس است، نمی شود بگوییم هر دو با هم. احدهمای لابعینه هم که معنا ندارد. می ماند احدهمای مخیرا.

این گفته شده که احدهمای مخیرا به اصطلاح پاک باشد، یکی نجس باشد. یعنی یکی را پاک قرار بدهیم یکی را نجس. مرحوم نائینی چون به قول خودشان از بعضی معاصرین و اعلام قائل به این شدند سعی کردند این مسئله را توضیح بیشتری بدهند. مسئله تخییر را در اطراف علم اجمالی و مرحوم استاد هم حسب قاعده ای که داشتند به همان مختصری که بود اکتفا کردند.

و این یک نحوه استفاده تخییر است از لسان دلیل. چون گاهی اوقات خود دلیل فی نفسه تخییر است، خب آنجا یک بحث دیگری است. گاهی اوقات نه ما از لسان دلیل می خواهیم که دلیل که مطلق است، در بعضی از موارد از همان دلیل تخییر را بفهمیم. مثلاً کل شیء لک طاهر، خب مطلق است این، خصوصیت ندارد. این دست راستی و دست چپی هر دو را می گیرد. اما بگوییم در مثل اطراف علم اجمالی، یکی را لابعینه می گیرد، یکی را مخیرا می گیرد. شامل یکی می شود. و آن نکته اش این است که ما می دانیم در اطراف علم اجمالی یکی برداشته شده، یعنی اصالة الطهاره نمی آورد. ولیکن نمی دانیم که آیا به اصطلاح مطلقاً برداشته شده یا مخیرا. یعنی نمی دانیم آیا هر دو برداشته شدند، چون یکی به اصطلاح بدون تخییر ترجیح بلا مرجح است. یا یکی برداشته شده و دیگری مانده.

اصطلاحشان این است که در این جور جاها رفع ید یا از عموم است یا از اطلاق اصطلاحا. عموم کلی شیء لک طاهر، این عمومش، این هر دو را که نمی گیرد چون علم دارد یکی نجس است. حالا یا این اطلاق هم دارد. یک عموم دارد، کل شیء، یک اطلاق هم دارد. اطلاقش این است که این شیء طاهر است، حالا شیء دیگری باشد یا نباشد. این فرق نمی کند. ما حکم به طهارت این می کنیم می خواهد دیگری طاهر باشد یا نباشد.

ما اینجا یا باید عموم را برداریم، مثلا بگوییم کل شیء لک طاهر، کل شیء طاهر، شامل دو طرف نمی شود. این اطراف علم اجمالی برداشته شد. یا نه، اطلاقش را برداریم. بگوییم کل شیء طاهر، اشکال ندارد شما بگویید طاهر است، لکن به شرطی که دیگری را نجس بدانند، به خاطر علم. یا دیگری را بگوید طاهر است به شرطی که اولی را نجس بدانید. این اطلاق دارد. این اطلاق را برداریم. بله، چون که مقتضای اطلاق ترخیص است، و لکن ترخیص با آن علم اجمالی نمی سازد. خب اگر نساخت به جای این که بگوییم هر دو فرد از دلیل خارج هستند، بگوییم یکی خارج است. یکی خارج است لکن یک قید به آن اضافه بزنم تخیرا، یکی خارج است به نحو تخیر.

پس بنابراین در حقیقت یک عامی بوده که کل شیء لک طاهر کلی شیء طاهر، این عام یک اطلاقی هم دارد. مثلا شما نمی دانید این به اصطلاح فرض کنید کتاب نجس است یا پاک. خب اصالة الطهارة جاری می کنیم. نمی دانیم. حالا فرق نمی کند شما در لباس اصالة الطهارة جاری بکنید یا نکنید. این اطلاق دارد. در اینجا ما باید یک کار بکنیم؛ یا دست از عموم برداریم، بگوییم هر دو طرف اصالة الطهارة جاری نمی شود. یا دست از اطلاقش برداریم. بگوییم فی کل اصالة الطهارة جاری می شود به شرط ترک دیگری. به خاطر علم اجمالی. یکی از این دو کار را باید بکنیم.

لذا بعضی آمدند گفتند دست از این اطلاق برداشتن خیلی راحت تر است. دست از اطلاق بر می داریم. نتیجه اش می شود تخیر. این تخیر نکته تخیر این است. بعد پس بنابراین اگر بخواهیم اطلاقش را قائل بشویم، یعنی بگوییم هم این پاک است، هم آن پاک است مطلقا، خب این با علم اجمالی ما نمی سازد. اما تقیید بزنیم، تقییدش اشکال ندارد.

مرحوم آقای خویی نوشتند ورده المحقق النائینی بان تقابل بین الاطلاق والتقیید من تقابل العدم و الملكة؛ البته در اینجا به نظرم در حالا ایشان که ارجاع به اجود التقریرات داده، اما به نظرم در فوائد الاصول این ندارد. این بند را نمی نویسد. سابقا هم عرض کردیم، هست، همین که گاهی بین اجود التقریرات و بین فواید اختلاف پیدا می شود. حتی عده ای هر دو را با هم بررسی می کنند، می گویند بناء علی الفواید یا بناء علی الاجود التقریرات. لکن عرض کردیم همین راه طولانی است و خیلی مثر نیست، و به حسب ظاهر اگر بخواهیم قبول

بکنیم، چون آقای خویی شاگرد متأخر مرحوم نائینی است. اجود التقریرات بعد از فواید نوشته شده است. قاعدتا مثلا باید رجوع به اجود کرد به خاطر این جهت.

لکن کرارا عرض کردیم از مرحوم آقای بجنوردی که خب ایشان هم شاگرد قدیمی آقای نائینی بودند، ایشان گفتند که ایشان ترجیح را با فواید می دانند که در نقل آراء نائینی آن مثلا مراجعه بشود. حالا به هر حال وارد این بحث هم نمی شویم.

اما در کتاب فواید این نیست. تقابل عدم و ملکه و استحاله اطلاق، یوجب استحاله التقیید و بالعکس، این در کتاب فواید نیامده. فواید تقریب دیگری دارد، حالا اگر وقت بود بخوانیم یا نخوانیم.

ورده المحقق النائینی بان التقابل، وقتی اطلاق نشد، یعنی اطلاق یعنی بگوئیم کل شیء طاهر را شامل هر دو طرف بشود مطلقا. چه دیگری را انجام بدهد چه انجام ندهد. این اطلاق ممکن نشد تقییدش هم ممکن نیست. چون مرحوم نائینی یک مبنایی دارند که تقابل بین اطلاق و تقیید، از قبیل تقابل عدم و ملکه است. و در جایی که تقیید ممکن نباشد، اطلاق هم ممکن نیست. مثلا اگر گفت من باب مثال می خواهم بگویم، آب بیاور، بخواهد تقییدش بکند از کره مریخ مثلا آب، خب این که ممکن نیست آب از کره مریخ. اگر گفت آب هم بیاور، اطلاقش هم شامل آب و کره مریخ نمی شود. همچنان که تقیید به کره مریخ درست نیست، اطلاقش هم درست نیست. از اول اگر گفت آب بیاور یعنی فرض کن برو از قطب شمال، یا یخ بخر، برو از قطب شمال یخ بیاور، خب این تقییدش غیر معقول است، یعنی غیر متعارف است نه غیر ممکن. اطلاقش هم درست نیست، اطلاق یخ بیاور شامل آن نمی شود.

ایشان می گوید اگر جایی تقیید ممکن نشد، معقول نشد، اطلاق هم معقول نیست. اطلاق معقول نشد، تقیید هم ممکن نیست. بان التقابل بین الاطلاق والتقیید من تقابل العدم و الملکه؛ این که در کتاب فواید است غیر از این است. حالا ایشان اینجا این را فرمودند. ما هم می خوانیم عبارت ایشان را. اما در کتاب فواید غیر از این فرمودند.

فاستحالة الاطلاق تقتضی استحالة التقیید، اطلاق که نمی شود اینجا باشد. اطلاق در اینجا یعنی این. یعنی این طاهر است، دیگری می خواهد طاهر باشد یا نباشد. آن یکی هم طاهر است، دیگری می خواهد طاهر باشد یا نباشد. خب می گوید نمی شود که هر دو طاهر باشند، با علم اجمالی ما نمی سازد.

اما تقیید بزیم؛ بگوئیم این طاهر است اگر دیگری را نجس حساب کنیم. آن طاهر است اگر این را نجس حساب کنیم. می گویند این اشکال ندارد. ایشان می گوید چون اطلاق ممکن نیست، تقیید هم ممکن نیست.

عرض کردم حالا شاید در دوره اخیر در درس یک اشعاری به این مطلب داشتند. و الا از ظواهر عبارت ایشان این مطلب در نمی آید. بعد آقای خویی هم یک اشکال معروفی دارند که تقابل بین اطلاق و تقييد این نیست، بلکه مثل تقابل سلب و ایجاب است. ان استحالة الاطلاق يستلزم ضرورة التقييد لما ذكرناه مرارا، البته مطلب ایشان درست نیست. من ان الاهیة بحسب مقام الثبوت، دیروز در همان عبارت با آقایان گیر کردیم بحث شد. عرض کردیم یک مطلبی است که مرحوم استاد زیاد به کار بردند. و این درست نیست، اهمیت به حسب ثبوت در واقعیات، غیر متصور است، اما در اعتبارات قانونی چرا. ما بحثمان در اعتبارات قانونی است.

فلا مناص من الاطلاق او التقييد، باید یکی باشد؛ نه، هیچ کدام نباشد، نه اطلاق باشد نه تقييد. اصلا ناظر به اصل تشریع باشد. یعنی اگر گفت کل شیء لک طاهر، کل شیء طاهر، این نه اطلاق دارد، یعنی ناظر به اینکه یکی دیگر طاهر باشد یا نباشد، نه تقييد دارد که دیگری مثلا طاهر نباشد. این ناظر به این جهت نیست، اصلا کلا به این جهت... و مرحوم نائینی هم نکته اش همین است که الان من دارم می گویم. در کتاب فواید همین را نوشته. اصلا چیزی ندارد، ناظر نیست، مگر اینکه آقای خویی این جور فهمیده باشند از عبارت ایشان.

و کون التقابل بينهما، پس این که ایشان می گویند نه این اصلا ناظر به اینها نیست.

مضافا ما توضیحاتی را عرض کردیم، این استحاله و تقابل بینهما من تقابل العدم والملکه، لا يقتضی استلزام استحالة الاطلاق استحالة التقييد، اگر اطلاق محال بود، تقييد هم محال است. ما چنین چیزی را حس نمی کنیم. کلمه استحاله را به کار برده در اینجا، یعنی محال، خیلی عجیب است. اینجا بحث اعتبارات قانونی است. بحث استحاله...

اصولا ما توضیح دادیم خب بعضی از آقایانی که بعد از مرحوم استاد هم آمدند، بین اطلاق و تقييد در مقام ثبوت با مقام اثبات تفاوت است، بین این دو تافرق گذاشتند. ما این را چند بار عرض کردیم؛ اصلا این اطلاق و تقييد مال مقام ثبوت نیست. نمی دانیم حالا چگونه به ذهنشان رسیده. شاید کلمه اطلاق و تقييد را تصور کردند. این اصلا مال مقام ثبوت نیست، مال مقام اثبات... این از خصائص دلالت لفظ است. این اطلاق از مدلول تصدیقی است اصلا. از سنخ مدلول تصدیقی است. این مرادشان از اطلاق این است که در جایی اگر مقدمات حکمت جاری شد، اطلاق دارد. نشد، ندارد. مراد این است اصلا. اصلا آن بحث های استحاله و استحالة الاطلاق تقتضی اصلا بحث، این چرا کلمه استحاله را در اینجا به کار بردند؟ این به خاطر چون مسئله علم هست، علم اجمالی، چون اعتقاد داشتند تخلف ذاتی است، حجیت علم اجمالی ذاتی است، تخلف، خب ما اصل آن مطلب را قبول نداریم. از آن استحاله و ذاتی و آن حرفها را عرض کردیم واقع نیست و درست نیست.

و بحث استحاله نیست. بحث یک بحث دلالت لفظی است من تعجب می کنم چرا بزرگ شده قصه. بحث یک دلالت لفظی است. مرحوم آقای نائینی حرفش این است که اگر یک قیدی را بخواهیم در کلام بزنیم و عقلایی نباشد، حالا متعارف نباشد، نمی خواهد حالا بگوییم مستحیل باشد، همین که متعارف نباشد، کلام نمی شود نسبت به آن قید اطلاق داشته باشد. خلاصه حرفش این است. خیلی حرف عرفی ساده ای است. این بحث استحاله و خیلی و درست هم هست، حق هم با ایشان است. بحث استحاله نیست. مثلاً اگر گفت آب بیاور، خب متعارف نیست که آدم بگوید آب از کره ماه بیاور، من باب مثال. اگر قیدش درست نبود، کلام اطلاق دارد. اصلاً کلام بر سر این است. من نمی فهمم ثبوت و اثبات و سلب و ایجاب و حرف های عجیب و غریبی که در اینجا متعرض شدند. این نظیر تقابل عدم و ملکه. اصلاً تقابل عدم و ملکه هم نیست در واقع.

یعنی حرف نائینی این است که اگر بخواهیم بگوییم یک کلام اطلاق دارد، شامل این قید و این، این خود تقييد باید معقول باشد تا بگوییم نسبت به آن اطلاق دارد. اگر تقييد معقول و متعارف نبود، خب نسبت به آن اطلاق هم ندارد. خیلی مطلب عرفی بسیطی است، این قدر لف و دوران نمی خواست به نظر ما.

ما عرض کردیم حالا در اینجا نمی خواهیم وارد بحث بشوم. اطلاق انواعی دارد؛ یک نوع نیست. اطلاق مقامی هم داریم، اطلاق تصویری هم داریم، اطلاق تصدیقی هم داریم. مراد مرحوم نائینی در اینجا اطلاق تصدیقی است. این مدلول تصدیقی است. این اطلاق تصدیقی احتیاج به مقدمات حکمت دارد. خوب دقت بکنید. این احتیاج به مقدمات حکمت دارد. یعنی اگر خواستیم بگوییم این کلام مطلق است، باید مقدمات حکمت جاری بشود. راست هم هست، مقدمات، این اطلاق مقدمات حکمت می کند.

یکی از نکاتی که در مقدمات حکمت در نظر می گیریم که تقييدش معقول باشد. خب اگر تقييد معقول نیست، خب اطلاقش هم معقول نیست.

س: ۱۵:۳۶

ج: می گویم بحث عدم و ملکه نیست، امر متأثری نیستند. این مال ظهورات کلام است. نمی دانم ظهورات کلام چه ربطی به عدم و ملکه دارد. ربطی به، شبیه تقابل عدم و ملکه، شبیه آن است.

این یک بحث دلالتی است، بحث لفظی است. اصلاً من تعجب می کنم بردند روی جهات دیگر. رفتند اصلاً روی عالم دیگری رفتند، اصلاً این ربطی به آن ندارد. ایشان می گوید: الا تری ان استحالة الجهل له تعالى، این هم چند بار ایشان، جهل در حق تعالی مستحیل

است. حالا که جهل مستحیل است، علم لازم است و ضروری است. معنایش این نیست که علم هم مستحیل است. با اینکه علم و جهل نسبتشان تقابل و عدم و ملکه است. آن ربطی به این ندارد اصلا، آن نکته دیگری دارد اصلا.

ما نحن فيه عبارت از یک بحث دلالتی است، مربوط به مدلول کلام است. وقتی شما بخواهید بگویید این کلام اطلاق دارد، این قید باشد یا نباشد. مرحوم نائینی می گوید باید تقییدش معقول باشد. اگر تقیید در کلام متکلم درست نباشد، متفاهم نباشد، متعارف نباشد، نمی توانیم بگوییم کلام متکلم نسبت به این قید اطلاق دارد. خب اطلاق معنا ندارد. می گوید اگر جایی تقیید معنا نداشت، اطلاق هم معنا ندارد. راست هم هست، مطلب درستی هم هست. اصلا این جهل له تعالی لا تستلزم استحالة العلم، تقتضی ضرورة، اصلا اینها از محل بحث خارج است.

مع ان التقابل بين العلم والجهل من تقابل العدم والملکه؛ اصلا این ربطی به ما نحن فيه ندارد. وكذا التقابل بين الفقر والی آخر... دیگر حالا.

و التحقيق فی الجواب، حالا جوابی را که خود مرحوم استاد می خواهند از ایشان بدهند.

ان لزوم رفع اليد عن اطلاق الحكم لا عن اصله فيما اذا دار الامر بينهما و ان كان صحيحا، الا انه لا ينطبق على المقام؛ این مطلبی را که استاد گفتند تقریبا شبیه کلام نائینی است. حالا نگوییم عینا. تقریبا همانی است که نائینی گفته است.

لان ذلك انما هو اذا امکن التقييد، كما في الامثلة المذكورة، بخلاف المقام فان التقييد فيه غير معقول في نفسه، فلا محاله يكون المانع عن الاطلاق مانعا عن اصل الحكم؛ یعنی آن اصل حکم کل شیء لک طاهر، اصلا اصل حکم را می گیرد نه اطلاق را. اذا المفروض وصول الحكم الواقعي الى المكلف؛ چون حکم واقعی به مکلف رسیده، مراد از وصول حکم واقعی به مکلف همین علم اجمالی است. خب این هم روشن نیست دیگر. علم واقع نیست، علم منجز است نه واقع.

و ان كان متعلقه مرددا بين امرين او امور، فكيف يعقل الترخيص في مخالفته ولو مقيدا بترك الطرف الاخر، فان هذا التقييد لا يرفع قبح الترخيص في المعصية، فلو فرض ان الخمر موجود في الخارج و قد علم المكلف به و بحرمة، و اشتبه بين مائعين مثلا، فكيف يعقل الحكم باباحته و الترخيص في شربه و لو مشروطا بترك الطرف الاخر الذي هو مباح في الواقع.

این مشکل ندارد حالا آقای خویی می فرماید کیف یقال یعقل، چه مشکل دارد؟ مشکلی فی نفسه ندارد که. یعنی البته اینها یک تصور کلی یعنی کلام ایشان یک کمی ابهام دارد. این با مبنای مرحوم آقا ضیاء خوب است؛ چون علم اجمالی را هم علت تامه می داند. اما با مبنای خود ایشان خیلی سازگاری ندارد.

علی ای حال چون ایشان علت تامه را قبول نکردند. علی ای حال من به نظرم مشکلی ندارد، این مشکل خاصی ندارد این نکته ای که ایشان گفتند. بله، مرحوم آقای نائینی می فرمایند لسان دلیل این نیست. انصافا این حرف، حرف خوبی است. حالا ما بینم فردا مثلا باز کلمات مرحوم آقای نائینی و آقا ضیاء را ولو اجمالا بخوانیم؛ چون می خواستم نخوانیم. آقای خویی در اینجا در این چهار مقام تقریبا ترخیص کردند مطالب را. بد هم نیست ترخیص ایشان، اما خیلی واضح و واضح هم نیست که مراد آن عالم را توضیح داده باشند.

بعد ایشان می فرماید: و بعبارة اخرى اذا علمنا بحرمة احد المایعین و اباحة الاخر، فالحرمة المعلومه غیر مقیده بترک المباح یقینا؛ درست است اما الان چون اشتباه شده است.

کما ان الاباحه غیر مقیده بترک الحرام قطعاً؛ فالحکم باباحه کل منهما مقیدا بترک الاخر غیر مطابق للواقع؛ این به خاطر این حکم به خاطر اصل ظاهری است دیگر، اصالة الطهاره یا اصالة الاباحه. این مشکل ندارد.

و مناف للعلم بالحرمة و الاباحه المطلقین، درست است علم شما دارید به حرمت و اباحه مطلق، لکن چون اصل ظاهری آمد و کل واحد من الاطراف مشکوک است، اشکال ندارد که او شاملش بشود، لکن اطلاقش را برداریم. ایشان می گوید اصلش را بر می داریم نه اطلاقش را.

و من الواضح انه يعتبر فی الحکم الظاهری احتمال المطابق للواقع، اشکال ندارد اینجا احتمال داده، چون یکی بالاخره، نمی خواهد با آن قید. آن قیدی که ایشان زد، اباحه غیر مقیده با آن نکته نیست، خود اباحه نیست. فرق تقیید و عدم تقیید ندارد.

فلا یعقل جعله فی ظرف القطع بمخالفته للواقع؛ این اگر لا یعقل ایشان اگر ثبوتاً قائل بود خوب بود، ایشان ثبوتاً قائل نبودند، اثباتاً می خواهند قائل باشند.

به هر حال این خلاصه نظرات مبارک ایشان. دیگر خود ایشان در چهار مقام راجع به علم اجمالی صحبت کردند. بعد جمع کردند.

و المتحصل مما ذکرناه؛ مراد ایشان از متحصل از اول مقامات اول تا اینجا. نه اینکه همین بحث امروز ما. این کل مبحث.

ان العلم الاجمالي اذا تعلق بحکم الزامی فلا تجرى الاصول النافية للتکلیف فی شیء من اطرافه. این خلاصه را من بگویم من هم بله، این در شیء من اطرافه لا تجرى.

البته ما توضیحات را عرض کردیم. ایشان هم کلمه استحاله را روی همین جهت. به نظر ما نهی از عدم اتباع علم امر معقولی است فی نفسه مشکلی ندارد. چون آن علمی که در اینجا اخذ شده به نحو موضوعی است، طریقی صرف نیست. ممکن است شارع بگوید شما به قیاس عمل نکن ولو علم برایت پیدا بشود. این مشکل خاصی ندارد.

علم اجمالی هم همین طور است. اگر شما از علم اجمالی پیدا کردید از قیاس؛ که یا مثلاً در امروز باید نماز واجب باشد یا صدقه مثلاً با قیاس، دلیل نداریم. این که آقایان می گویند اصلاً نمی شود اصول در دو طرف جاری بشود. مشکل ندارد. در علم تفصیلی جاری نمی شود چه برسد به علم اجمالی.

پس یک اشکال ما به آقایان تفکیک بین به اصطلاح این مسئله است که علم را آقایان ذاتی می دانند، آقای خویی و مرحوم آقا ضیاء و مرحوم نائینی و مرحوم شیخ و اینهایی که دنبال این خط هستند. ما این را ذاتی نمی دانیم.

اما عدم جریانها فی تمام الاطراف؛ در تمام اطراف، فللمانع الثبوتی، چون نمی شود که، و هو قبح الترخيص فی مخالفة التکلیف الواصل، این را ما عبارت آقای خویی را هم خواندیم، در اولش داشت، مرحوم آقای نائینی هم در اینجا آورده و روی این ترتیب اثر کرده. آن نکته اش این است که مرحوم نائینی می فرماید به اینکه اگر کسانی که می گویند علم اجمالی علت تامه است، مرادشان علت تامه برای عقوبت است، ایشان می فرماید علم تفصیلی هم نیست، چه برسد به علم اجمالی. چرا؟ چون علم تفصیلی هم ممکن است با شفاعت عقوبت برداشته بشود. این طور که آقای خویی نوشته در شرح کلمات استاد ۲۴:۰۰

مرحوم آقا ضیاء می گوید نه مراد از اینکه علت تامه است، برای وجوب موافقت قطعیه. خوب دقت بکنید. اگر شما علم پیدا کردید چه تفصیلی چه اجمالی باید قطعاً موافقت کنید. علم است برای وجوب موافقت. ما این توضیح، چون اینجا آقا ضیاء هم دارد، آقای خویی هم داشت اول مطلب اگر دیده باشید. اول مطلب برای اینکه آقایان باز بخواهند مراجعه بکنند.

در همان صفحه ای که اول بحث فان المخالفة التکلیف الوصل المکلف بالعلم الوجدانی او بقیام الحجة لا تستلزم قطع بالعقاب علیها لاحتمال العفو منه سبحانه و تعالی؛ پس این که شما بگویید علم اجمالی علت تامه است، مثل علم تفصیلی، خود علم تفصیلی علت تامه برای عقوبت نیست چه برسد به علم اجمالی. این را آقا ضیاء هم نوشته، آقای خویی هم اینجا آوردند.

مرحوم آقاضیاء این را آقای نائینی نوشته، گفتم آقاضیاء اشتباه کردم، آقای نائینی نوشته. مرحوم آقاضیاء می گویند نه مراد این که علم تفصیلی علم اجمالی است، نه در عقوبت، در موافقت قطعی، حتما باید موافقت قطعی...
.....

عرض کردم این نکته ای را که رویش تأکید می کنند این است؛ ما کرارا و مرارا عرض کردیم در علوم اصطلاحات علم دیگر به کار برده نشود؛ منشأ خلط می شود، این مال منشأ خلط می شود. چون آقایان رفتند روی قاعده قبح عقاب بلا بیان؛ همه اش رفتند روی عقاب. لذا می گوید علم تفصیلی هم عقاب توش ندارد چه برسد به علم اجمالی. پس آن باطل است، آن نظریه را نباید اینجا بیاورند، اصلا آن درست نیست.

بحث طرح عقوبت یک مسئله کلامی است. ماهی می گویم بیاورید که مشکل درست می کند؛ معلوم شد که اصلا از مشکل هم بالاتر درست کرد. چون ذهنشان رفت در عقوبت، گفت علم تفصیلی هم علت تامه برای عقوبت نیست، چه برسد به علم اجمالی. ببینید ذهن مال قاعده قبح عقاب بلا بیان بود.

ماهی کرارا شاید خودتان می دانید از اول بحث برائت کرارا عرض کردیم مصطلحات علم کلام را در اصول بیاورید. یکی از خرابی هایش همین است. الان اینجا خرابی اش واضح شد. آقاضیاء می گوید علم اجمالی علت تامه است برای موافقت قطعی نه برای عقوبت. مرحوم نائینی می گوید برای عقوبت نیست، علم اجمالی نیست، علم تفصیلی اش هم نیست.

ببینید چرا این ذهنیت برایشان بحث عقوبت مطرح شد؟ این ذهنیت عقوبت روی ذهن قاعده قبح عقاب بلا بیان بود. خیال کردند همه بحث سر عقاب است. عقاب مع البیان، بلا بیان. علم تفصیلی بیان است، علم اجمالی هم بیان است. این پس شد مع البیان. دقت کردید؟ در صورتی که گفتیم اصلا بحث عقوبت را مطرح نکنید. این یک. حتی اگر دقت بکنید اصلا بحث موافقت قطعی را هم مطرح نکنید. موافقت قطعی و مخالفت قطعی را هم مطرح نکنید. ببینید خود مرحوم آقاضیاء قبول می کند موافقت را...
.....

ما معتقدیم آن که در اصول است، روح اصولی بحث، صحیحش این است که آیا علم اجمالی منجز است مثل علم تفصیلی یا نه؟ بحث را در اصول از تنجز صحبت بکنیم. آن موافقت قطعی فرع تنجز است. وقتی تنجز شد شما باید امثال بکنید، موافقت قطعی. پس نه طرح این طرح که علم اجمالی مثل علم تفصیلی علت تامه است برای عقوبت، که مرحوم نائینی و آقای خویی هم نوشتند؛ ممکن است خدا عفو بکند یا شفاعت یا توبه برش دارد. با علم تفصیلی هم علت تامه برای عقوبت نیست چه برسد به علم اجمالی. یا این طرحی را که

مرحوم آقا ضیاء دادند، البته توش عبارت مرحوم نائینی هم هست، نه اینکه فقط آقا ضیاء. آقا ضیاء می گوید مراد همین است. علم اجمالی علت تامه است برای موافقت قطعی مثل علم تفصیلی.

ما چیز دیگری گفتیم، گفتیم نه این و نه آن. نه آن بحث عقوبت است. طرح بحث اصولی باید همان زوایای بحث اصولی. ما در اصول بحثمان مرحله عرض کردیم مرحله ششم، مرحله تنجز است. این را توضیح دادم چند بار. اگر بخواهد بحث اصولی پیدا بکند، خوب دقت بکنید، از آن ضوابط اصولی اش خارج نشود، صحیحش این است بگوییم علم اجمالی منجز است مثل علم تفصیلی یا نه؟

س: بالاخره جزا در فرض عصیان در اصول مطرح می شود دیگر

ج: بله آقا

س: جزاء آن تنجز بالاخره عقوبت است دیگر

ج: عقوبت است، چیزهای دیگر هم هست. آن اصلا کاری به اصول ندارد. آن کاری به ما ندارد. آن برمی گردد به مرحله امثال و اینها. ربطی به ما ندارد. در مرحله امثال انجام داد، توبه کرد، آنها مراحل بعدی است.

و ما عرض کردیم خوب دقت بکنید اگر خوب در مباحث اصول به قول امروزی ما جلد اول و دوم، این دو بحث الفاظ و مباحث اصول عملیه و امارات، به اصطلاح حجج و اصول عملیه، اگر دقت بکنید من عرض کردم کرارا و مرارا و تکرارا، در حقیقت حتی مباحث جلد اول بازگشتش به تنجز است. یعنی در حقیقت آن چه که ما الان در اصول داریم، تقریباً حالا گاهی وسط هایش صحبت های دیگر هم می شود، روح این اصول ما برمی گردد به تنجز. کلا مباحث اجتماع امر و نهی، مباحث دلالت صیغه، مباحث به اصطلاح مفهوم منطوق، مباحث عام و خاص، مباحث حجیت ظواهر کتاب، مباحث حجج، حجیت خبر واحد، اصول عملیه، تعارض، کلا مرجعش به تنجز است. که من چند بار هم توضیح دادم. اصلا این کلمه عقوبت را چرا بیاوریم که بعد توش گیر بکنیم؟ بگوییم علم تفصیلی هم علت تامه برای عقوبت نیست چه برسد ... اصلا چرا کلمه عقوبت را مطرح کردیم؟ من نمی فهمم.

آن موافقت قطعی و مخالفت قطعی هم درست است، نمی خواهم بگویم نادرست است. لکن آن فرع تنجز است. خب اگر تنجز شد، باید موافقت بشود، نشد، خب موافقتش لازم نیست. خیلی راحت است. روشن شد؟

س: در مقدار تنجزش یک مقدار مخالفت قطعی است یک مقدار موافقت قطعی است

ج: مقدار ندارد که

س: چرا دیگر یعنی من چقدر ۳۰:۵۵

ج: خب اگر، و لذا هم آقا ضیاء حق با آقا ضیاء است ما هم خواهیم گفت انشاء الله. آقا ضیاء می گوید اگر علم اجمالی منجز بود مطلق است. خصوصیت ندارد که. هم برای موافقت قطعی هم برای مخالفت قطعی. راست هم هست.

اصلا حق طرح بحث ما یکی از مشکلاتمان که همیشه مطرح می کنیم، سنخ طرح بحث در مسائل علم است. در فقه باید جانب فقهی باشد، در اصول جانب اصولی باشد، در کلام جانب کلامی باشد، در فلسفه جانب فلسفی، هر کدام طبیعت خودش. همین بحث جبر و اختیار را یک خلطی بین اصحاب شده؛ یک خلط مثلا جنبه فلسفی دارد بحث جبر و اختیار؛ یک جنبه کلامی دارد، و یک جهت که مثلا از روایات و ادله شرعی در می آید. این دو تا را نباید با همدیگر خلط کرد. متأسفانه یک خلطی بین این مباحث واقع می شود و این کار را مشکل می کند. آن صحیح هر بحثی، هر بحثی خودش زاویه خاص خودش را دارد. اصلا ما در اصول بحث عقوبت را مطرح نکنیم که ببینیم توش شفاعت هست یا نیست. حالا شفاعت ممکن است نشد. چون در روایات دارد که تشفعی فتشفعی تو شفاعت می کنی شفاعت هم قبول می شود. حالا کسی شفاعت کرد شفاعت قبول هم نشد. گفت این یکی شفاعت درش قبول نمی شود. این مباحث را اصلا نباید در اصول بیاوریم. دقت می کنید؟

پس این مطلبی را که آخرش مرحوم استاد و مرحوم نائینی هم دارند، اینها از این راه وارد شدند. مخالفة التکلیف و هو قبح الترخیص فی مخالفة التکلیف الواصل؛ این قبح و ترخیص در مخالفت تکلیف، بگوئیم تنجز و عدم تنجز. این بهترین راهش این است. اگر این راه را هم رفتیم دیگر نوبت بحث ثبوتی و اثباتی هم نمی رسد. چون من آخر باید جمع بکنم.

و اما عدم جریانها، پس این مانع ثبوتی دارد به قول ایشان. و اما عدم جریانها فی بعضها فلقبح الترجیح بلا مرجح؛ حالا تعبیر ایشان این است. این را آقایان دیگر تعبیر دیگر هم می کنند. می گویند علم اجمالی علت تامه است برای حرمت مخالفت قطعی و مقتضی است برای وجوب موافقت، وجوب موافقت، این که همه اطراف. خود علم نیست، این که شما اطراف را باید انجام بدهید، این به خاطر علم نیست، به خاطر ترجیح بلا مرجح است.

حالا لذا خواهد آمد که اگر یک جایی آمد و ترجیح بلا مرجح نشد، اشکال ندارد.

نعم از طرف دیگر، باز مرحوم استاد اینجا مثل مرحوم نائینی است نه مثل مرحوم آقاضیاء. ان کان بعض الاصول نافیا للتکلیف و لذا و بعضها مثبت له، فیجری الاصل النافی و المثبت بلامعارض؛ این نتیجه همان است. و لذا مرحوم آقای خویی این را یکی از اشکالات بر آقاضیاء قرار دادند. گفتند شما که علت تامه قائلید باید در این مورد هم بگویید علم اجمالی موثر است و منجز است. مثالش هم واضح است دیگر؛ اگر دو تا اناء است، یکی قبلا نجس بوده؛ یک قطره خونی افتاد، یکی هم نمی دانیم حالش را خبر نداریم. یک قطره خونی افتاد، نمی دانیم در کدام یکی افتاد. آقای خویی می فرمایند در اینجا علم اجمالی منجز نیست. چرا؟ چون این قطره خون در این اناء نجس افتاده، خب این خودش نجس بوده قبلا، ما استصحاب نجاستش می کنیم، اگر شک هم بکنیم استصحاب نجاست، یقین داشتیم حالا فرض کنید الان شک داریم. استصحاب نجاستش می کنیم. این که خب نجس است.

این یکی دوم اصل نافی جاری می شود. ما گفتیم می گویند اصل نافی، اصل ترخیصی، اصاله الطهاره؛ لذا علم اجمالی در اینجا مشکل ندارد. یک اناء سابقا نجس بوده، نمی دانیم پاک شده یا نه؛ یک اناء هم حالش را نمی دانیم. یک قطره خون هم افتاد؛ آقای خویی می گوید اینجا علم اجمالی منجز نیست. چرا؟ چون این اناء که اصل مثبت توش جاری می شود. استصحاب بقاء نجاست؛ مراد از اصل مثبت این است. اصل الزامی. سابقا نجس بوده حالا هم نجس است. خب آن اناء دیگر هم ترجیح بلا مرجح نیست. این نجاست در آن جاری می شود استصحاب نجاست. آن اناء دیگر هم حالا فرض کنید سابقش طاهر بوده استصحاب طهارت؛ سابقش مجهول بود اصاله الطهاره؛ فرق نمی کند. نکته اصل مرخص و اصل نافی است.

ایشان می گوید در اینجا جاری می شود. چه اشکالی دارد، علم اجمالی منجز نیست. و این را اشکال کردند بر آقاضیاء. اصلا اشکال ایشان بر آقاضیاء، اشکال نقضی ایشان این بود بر آقاضیاء؛ که شما اینجا چه می گوید؟ شما می گوید علم اجمالی علت تامه است؛ اگر علت تامه است، خب اینجا باید اجتناب بکنید خب چه فرق می کند. اگر علت تامه باشد و اصل کلا جاری نشود، یکی اصل نافی است یکی اصل مثبت است. خب با اینکه جاری می کنند می گویند اینجا شما حکم می کنید به نجاست آن انائی که سابقا نجس بود یا طهارت آن انائی که سابقا طاهر بود. با علم اجمالی تان که قطره خون افتاد، مشکل ندارد. روشن شد؟

این مراد آقای خویی ان کان بعض الاصول نافیا للتکلیف، دیگر انشاء الله شرح می دهیم، کاستصحاب النجاسه در فرض کنید ظرف دست راستی. و بعضها مثبت له؛ ببخشید، استصحاب طهارت حواسم پرت است. و بعضها مثبت له، دیگر گاهی جابجا به کار می بریم.

این نافیاً للتکلیف، استصحاب طهارت در یک اناء و بعضها مثبت له، استصحاب نجاست. فیجری الاصل النافی والمثبت بلامعارض؛
کما اینکه اگر هر دو هم مثبت باشند جاری می شود. این هم به نظر استاد.

و اما اذا تعلق العلم الاجمالی، این دنبالش است؛ بحکم الغیر الزامی، فلا مانع من جریان الاصول المثبتة فی جمیع اطرافه بحسب
مقام ثبوت؛ مثلاً این علم اجمالی به حکم الزامی غیر الزامی، مثلاً دو تا اناء بودند، هر دو سابقاً نجس بودند. می دانیم یکی را پاک کردیم.
اما تشخیص نمی دهیم. خب اینجا آقای خویی می گوید اشکال ندارد شما استصحاب نجاست در هر دو جاری بکن.

عرض کردم این مبنای مرحوم آقای نائینی هم هست. ایشان مبنای ایشان را گرفتند.

فی جمیع اطرافه بحسب مقام ثبوت؛ می گویند اصول مثبته اشکال ندارد.

کما انه لا مانع من شمول ادلتها لها فی مقام اثبات؛ نعم لا تجری الامارات فی تمام الاطراف لاستلزامها التناقض بحسب الدلالة
الالتزامیه علی ما تقدم بیانه؛ پس این خلاصه نظر ایشان.

البته بحث امارات نبود، بحث بیشتر سر اصول بود. حالا امارات هم من باب گفت که استطراداً للباب متعرض شدند.

بنابر این بنا به این شد که اگر علم اجمالی ما داشتیم به نظر مبارک ایشان، نسبت به مخالفت قطعیه جایز نیست، یعنی در هر دو طرف.
ثبوتاً هم جایز نیست، نه فقط اثباتاً. چون ترخیص، در این جهت حکم علم تفصیلی دارد، ترخیص در مخالفت با تکلیف واصل به تعبیر.
یا به تعبیر بنده این مقدار حکم منجز است. این مقدار حکم منجز است که شما جمیع اطراف را نمی توانید، دیگر جای اصول ترخیصی
نیست. بله، اگر اصول مثبت باشد، جاری می شود. این راجع به این قسمت.

و اما جمیع اطراف را می گوید علم چنین اقتضایی ندارد. علم چنین اقتضایی ندارد که شما همه اطراف را ترک بکنید. اگر شبهه تحریمیه
باشد. و چنین اقتضایی هم ندارد که مخیر باشیم. از ادله هم در نمی آوریم. نه مخیر بودن شما را، نه به اصطلاح وجوب ترک اطراف. بلکه
در این جور جاها به اصطلاح به حکم ثانوی، قبح ترجیح بلا مرجح حکم می کنیم که جایز نیست.

این خلاصه نظر مبارک ایشان تا اینجا.

.....
من دیدم مرحوم آقای نائینی و آقاضیاء کمی تفصیل بیشتر بعضی از نکات شاید داشته باشیم. ما الان یک بحثی را که خود ما الان شروع کردیم به مطرح کردن که الان آخرهای وقت هم هست، فردا تتمیش را با یک مقداری از مباحث آقاضیاء را هم می خوانیم مرحوم آقای نائینی که با همدیگر اختلاف دارند. و عرض کردیم چون تلخیص کردند، یک مقداری که مناسب با محل بحث باشد.

اما عرض کنم که به نظر خود ما حالا بعد از این بحث هایی که روشن شد، اولاً روشن که اولاً در این بحث این طور که اینها وارد شدند، این روی همان نکته ای بوده که علم تفصیلی را به اصطلاح حجیتش را ذاتی می دانستند. این روشن که اولاً وقتی علم تفصیلی حجیتش ذاتی نباشد، علم اجمالی به طریق اولی.

پس بنابراین بین شبهات حکمیه و شبهات موضوعیه باید تفصیل قائل شد. در شبهات حکمیه اگر علم اجمالی از قیاس پیدا بشود، یا این حرام است یا آن حرام است؛ این علم اجمالی منجز نیست، نه به خاطر تجزیه علم اجمالی، به خاطر اینکه اصولاً علم حاصل از قیاس کلاً حجت نیست حالا تفصیلی باشد. آن وقت فی کل حسب اصل مناسب جاری می شود. این یک نکته.

نکته دیگر هم عرض کردیم در همین منوال باید در امور عرفی و در آنجا هم برای تجزیه صغری و کبری ما به هر دو احتیاج داریم؛ هم تجزیه صغری و هم تجزیه کبری، باید علم متعارف باشد، همان شرایطی که گذشت. این شرایط در علم تفصیلی هم گذشت، در اینجا هم هست، هیچ فرقی در این جهت نمی کند.

نکته دوم که ما در اینجا با آقایان بحث کردیم که اینها همه شان تقریباً دارند. یک مقام ثبوت و اثباتی را تصور کردند که این برای ما روشن نیست. تنها مقام اثبات است. ما چیزی به نام مقام ثبوت نداریم. صحیح در مقام این است که ما بگوییم این علم تا چه مقدار موجب تجزیه است و آیا این علم با علم تفصیلی فرق می کند یا نه؟ کار نداریم با قطع نظر از علم اجمالی. تصویر نمی شود بکنیم با قطع نظر.

نکته سومی که در ما نحن فیه هست، عرض کردیم مرحوم استاد بین اصول مثبت و اصول نافی فرق گذاشتند. ما نکته اش هم کراراً امروز هم خواندیم کراراً گذشت. نکته فنی در نظر ما این است که فرق نمی کند اصول منافی باشد یا مثبت باشد، یا به تعبیر مرحوم استاد یکی مثبت باشد و یکی نافی باشد. این نکته اش در ما نحن فیه اثر نمی کند. چرا؟ چون عرض کردیم نکته اساسی این است که در باب اصول، همیشه لحاظ می شود آن شک و کیفیتش. ما بحثمان این است که اگر شما یک حالت سابقه ای داشتید من باب مثال. حالا آن حالت سابق اثباتی بود مثل نجاست یا ترخیصی بود مثل فرض کنید طهارت. اگر شما بعد از آن یک علم دیگری برایتان پیدا شد، از آن علم سابق رفع ید می کنید. نکته فنی این است. شما دیگر به حالت سابق نگاه نمی کنید. حالا می خواهد مثبت باشد یا نافی باشد، فرقی در این جهت نمی کند.

حرف ما این است؛ شما می دانستید این هر دو اناء پاک هستند. دیدید یک قطره خون افتاد. دیگر الان شما عملتان را با این قطره خون حساب می کنید تا با حالت سابق. علم جدید آمد. این علم آن علم قدیم را بر می دارد. تمام نکته بحث این است. یک چیز تعبدی هم نیست شما رویش فکر کنید. ربطی به مثبت و منفی ندارد. بله، در جایی که مثبت باشد، تأیید می کند، اما نکته نیست. مثلاً هر دو اناء نجس بوده؛ بعد فهمید فرض کنید آب کشید روی یکی پاک شد، گرفت رویش پاک شد، من باب مثال می گویم. بعد از اینکه این پاک شد الان وقتی می خواهد حساب بکند، از هر دو اجتناب می کند، لکن اجتناب نه به خاطر آن علم به نجاست؛ چون از آن علم نجاست باید رفع ید بکند؛ چون علم به طهارت اطراف پیدا کرد. دقت می کنید نکته فنی را؟

من می خواهم بگویم وقتی علم جدید آمد دیگر آن علم قدیم را نگاه نمی کند. حالا می خواهد علم قدیم حکمش الزامی باشد یا ترخیصی باشد. فرقی نمی کند، نکته ای ندارد. این نکته، نکته حکم نیست. و سرش هم توضیح دادیم. چون آقایان در علم اجمالی از راه حکم وارد شدند. اصلاً نکته اش این است. یعنی آقایان در علم اجمالی گفتند چون دیدند قطره خون افتاد، اجتناب بکن، از این راه وارد شدند، اجتناب بکن. اما اگر هر دو سابقاً نجس بوده، باز هم می گویند اجتناب بکن. نکته اش، اگر هر دو سابقاً طاهر بود، دید این خون افتاد، می گویند اجتناب بکن، هر دو سابقاً نجس بود، دانستید یکی پاک شد، درست است این مطلب درست است، در هر دو می گویم، لکن این به خاطر لحاظ علم نیست. نکته اش یکی است. لحاظ علم سابق. نکته اش این است که من می دانم الان یکی پاک است یکی طاهر است، نسبتش هم واحده است، حکم هم روی ذات رفته. اینها را همه توضیحش را دادیم. ما به خاطر علم اجمالی جدید دیگر به حالت سابقه نگاه نمی کنیم. نه فقط به خاطر حکم. این طور نیست که فقط به خاطر حکم باشد. چون بگویم اینجا وجوب اجتناب است، این وجوب اجتناب با استصحاب نجاست مساوی است. راست است، وجوب اجتناب با استصحاب نجاست می خورد. اما این نه به خاطر اینکه آن استصحاب نجاست را دیدیم؛ چون وقتی ما یقین داریم که آن یکی پاک شد، دیگر نمی توانیم حالت سابق را نگاه کنیم. چه جور حالت سابق را نگاه کنیم؟ چه فرقی می کند حالت سابقه ما طهارت باشد؟

نکته فنی این است که شما علم داشتید، خیلی خب، حالا هم علم به خلاف پیدا کردید. دیگر آن علم را نگاه نمی کنید. تا نگاه نکردیم می گویم استصحاب جاری نیست. این نکته اش این است. حالا می خواهد، بله در جایی که هر دو سابقاً نجس بوده، شما فعلاً اجتناب می کنید. اما این نه بخاطر استناد به علم سابق شما، به استصحاب، به نکته دیگری است.

متن کامل مطابق با صوت دروس خارج اصول فقه حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

یکشنبه - ۱۳۹۳/۱۱/۱۹

موضوع: خارج اصول فقه

صفحه ۱۶

جلسه: ۶۲

پس با این هی من نکات را می گویم که انشاء الله فردا تکمیل بکنیم. خلاصه کل بحثی را که در اینجا با آقایان داریم. بعد از نکاتی را که

انشاء الله عرض می کنیم خدمت آقایان می رسیم به کلمات مرحوم نائینی و آقا ضیاء.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین